

www.KetabFarsi.com

[۶]

اهمیت ابداع و نوآوری

حدود ده سال پیش روزنامه «دونک - ویلی» شهر سنول از من دعوت کرد تا در سمینار آموزشی کارمندان عالیرتبه آن روزنامه سخنرانی کنم. از من خواسته شد که در حدود یکساعت در مورد «مدیریت شرکتها و نیز عقاید خودم در رابطه با مدیریت» سخنرانی داشته باشم. دور از انتظار بود که از یک تاجر و صنعتگر برای سخنرانی بین گروهی از مسئولین روزنامه دعوت شود، بهتر است بگویم که به خاطر ملاحظات نزاکتی برایم مشکل بود این دعوت را رد کنم.

حدود یکساعت در مورد مدیریت شرکتها سخنرانی کردم، و آنچه را که بیان کردم با جهت و روند تغییرات مدیریت آنزمان تطبیق کامل داشت. در انتهای سخنرانی، یکی از مدیران این روزنامه به طور ناگهانی سوال کرد که «اگر من مدیر یک روزنامه بودم سعی می کردم که چه نوآوری و ابداعی داشته باشم»؟

من که همیشه خارج از فعالیت روزنامه نگاری بوده، و به اندازه کافی برایم مشکل بود که در این سمینار سخنرانی کنم. حال با چنین سوال

سنگفرش هر خیابان از طلاست

غیرقابل انتظاری نیز مورد هدف قرار گرفته بودم و لذا کاملاً سراسیمه و دست پاچه شدم.

بالاخره چیزی به فکرم رسید، و آن «کوباوو» بود، «کوباوو» در اصطلاح کره‌ای به داستانهای خنده‌دار کوتاهی می‌گویند که به صورت نقاشی کارتون در روزنامه چاپ می‌شود و امروزه خیلی هم طرفدار دارد. خود من نیز همیشه از این قسمت روزنامه‌ها بسیار لذت می‌بردم. مشاهده کرده بودم که اغلب مردم اول تیترها و مقالات صفحات اول را مطالعه می‌کنند و اگر مطلب دیگری جلب توجه نمی‌کرد، روزنامه را ورق می‌زنند تا به صفحات اجتماعی و خانوادگی که معمولاً در انتهای روزنامه بود برسند.

در این قسمت اولین چیزی که جلب توجه می‌کرد همین داستانهای کمدی و خنده‌دار کارتونی بود که در گوشه بالای صفحه ماقبل آخر چاپ می‌شد.

کسانی که آگهی به روزنامه می‌دهند می‌خواهند که آگهی‌شان در این صفحه به چاپ برسد زیرا توجه به این صفحه خیلی زیاده‌تر از جاهای دیگر بوده و با اصطلاح چشم‌گیر است. به همین مناسبت قیمت آگهی‌ها در این صفحات به خاطر طرفداران بیشتر گرانتر است. هر وقت من این قسمت خنده‌دار را می‌خوانم، فکر تازه‌ای به ذهنم خطور میکند. از آنجا که مردم به خواندن این گونه مطالب عادت کرده‌اند بنابراین درج آگهی در صفحه نقاشی کمدی طبیعتاً توجه خوانندگان را بیشتر جلب می‌کند به خصوص اگر پس از پنج روز متوالی به جای این نقاشیهای کمدی به چاپ برسند یعنی شما در روز ششم در همین صفحه آگهی درج کنید. اگر به این

اهمیت ابداع و نوآوری

صورت عمل نشود، قدری فاصله نقاشی‌ها را طولانی‌تر کنند و شما در بین آنها آگهی چاپ کنید، قطعاً آگهی مثبت‌تر خواهد بود. چنین بخش گرانبھائی که اصطلاحاً «کوباوو» یعنی نقاشی کارتونی خنده‌دار نام گرفته است، بدون شک برای تجار و شرکتهای بسیار جذابیت دارد. لذا در جواب مدیری که از من سؤال کرده بود، مطلب را به صورتی که اشاره کردم توضیح دادم.

بعد از سخنرانی دیری نیاید که متوجه شدم آگهی‌های مختلف به همان صورتی که من طی سخنرانیم تشریح کردم در بین «کوباوو» نقاشی کارتونی آن روزنامه چاپ شده بود.

نوآوری یک امر و نیاز زیربنائی زندگی انسان است. آنچنانکه بعضی‌ها فکر می‌کنند مشکل نیست، این موضوعی است که همواره و در هر جا که می‌روم روی آن تاکید دارم، مسئله در نفس خود نوآوری نیست بلکه منظور این است که آیا شما می‌خواهید که نوآور باشید یا خیر؟

اگر شما به دقت به ابداعات و نوآوری‌های باارزش دقت کنید مبنای خیلی از آنها را واقعاً ایده‌های بسیار ساده تشکیل می‌دهند. اغلب هم نتایج بسیار ارزنده‌ای به همراه می‌آورند نوآوری‌ها در مدیریت و اداره شرکت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند.

نوآوری، ابداعات و اختراعات نقش بزرگی در تاریخ بشریت بازی کرده است. نوآوری و ابداعات با عزم، تصمیم و اراده یک شخص خلاق شروع می‌شود که سعی می‌کند با درهم شکستن ایده‌های معمولی و موجود در این عصر و زمان چیز جدیدی ارائه دهد یا بسازد.

بنابراین من همواره تاکید کرده‌ام که خلاق بودن برای اشخاص بسیار

سنگفرش هر خیابان از طلاست

با اهمیت است زیرا افراد خلاق، مبتکر و سازنده، به تاریخ شکل و به جهان جهت می دهند.

رشد خلاقیت با کاوش و بررسی وضعیت فعلی شروع می شود: «آیا من همه سعی خودم را به کار برده‌ام؟» «آیا شرایط فعلی ایده آل است؟» «آیا روش بهتری می توان یافت؟» چنین سؤالاتی خلاقیت‌های پنهان و نهفته شما را بیدار و تحریک می کند و هر چه بیشتر کاوش کنید نتایج بهتری حاصل خواهد شد.

این باور و اعتقاد قلبی من است که جوانان وظیفه دارند در بهبود وضع موجود کوشا باشند و برای انجام چنین کاری خلاقیت لازم است. وقتی شما چیزی را از زاویه جدیدی می بینید نسبت به مسائل آن آگاه می شوید، این مسائل باید شما را در جهت پیشرفت و سازندگی پیش ببرند چون جوانان کمتر محصور قید و بندها هستند، طبیعتاً در مقایسه با افراد مسن‌تر برای نوآوری حساس‌تر و آماده‌ترند.

وقتی که پس از فارغ‌التحصیلی برای اولین بار شروع به کار کردم، مسئول رابط کارهای بانکی یک شرکت جدیدالتاسیس به نام شرکت صنعتی «هنانگ» بودم. کار تقریباً آسانی بود، چون تنها کاری که می‌بایست انجام دهم این بود که اسناد و مدارکی را در بانک مذکور به یکی از قسمتهای آن تحویل بدهم تا در این بخش بررسی کنند که آیا مدارک برای ارسال به مقامات بالاتر بانک مورد تأیید است یا خیر؟ اگر اسناد مورد تأیید واقع نمی‌شد، شرکت ما اصلاحات لازم را انجام داده و من مجدداً آنها را تحویل بخش سندرسی می‌دادم.

پیش از اینکه من این شغل را به دست بگیرم نفر قبل از من که همین

اهمیت ابداع و نوآوری

کار ساده را انجام می‌داد با دردسرهای فراوانی روبرو بود. او در تمام طول روز وقتش صرف رفت و آمد بین بانک و شرکت می‌شد. بردن اسناد در هر نوبت به بانک وقت او را می‌گرفت و اگر اسناد کامل نبودند عودت داده می‌شدند که باز هم وقت بیشتری صرف می‌شد. لذا پس از زمان کوتاهی که من به اینکار مشغول شدم به دقت مراحل مختلف این روند را زیر نظر گرفتم تا مشکلات آن را کشف کنم و سعی کردم در این رابطه گره‌گشا باشم.

لذا تصمیم گرفتم در اولین قدم رابطه‌ای دوستانه و صمیمی با کارمندان بانک در قسمتی که اسناد را تحویل می‌گرفتند ایجاد کنم. تقریباً همه کارکنان این قسمت زن بودند و اینها بودند که نظر می‌دادند که آیا اسناد برای ارسال به مقامات بالاتر مورد قبول هستند یا خیر؟ اگر احیاناً، اشتباهات کوچکی در آن به چشم می‌خورد، همین خانمها می‌توانستند آنها را تصحیح و برای تأیید به بخش بعدی بفرستند. البته در اینجا هم مسئله رقابت وجود داشت. شرکتهای بیشماری اسناد مشابهی را تحویل می‌دادند، و هر قدر که اسناد شما در زیر سایر اسناد قرار می‌گرفت، به همان نسبت شرکت شما بیشتر باید برای گرفتن تأیید نهائی انتظار می‌کشید.

در آن زمان انبار شرکت ما پر از پارچه لباسهای زنانه وارداتی از کشور ایتالیا بود که روی دستمان مانده و فروش نرفته بودند و مسئول آنها برای آب کردنشان دنبال فرصت می‌گشت. بنابراین من این دو موضوع را در کنار هم قرار دادم. پارچه‌ها در انبار خاک می‌خوردند و خانمهای کارمند بانک ممکن بود از آنها خوششان بیاید، لذا من چنین محاسبه

سنگفرش هر خیابان از طلاست

کردم که اگر این پارچه‌ها را به خانمهای کارمند بانک به قیمت ارزانتری بفروشم، در واقع هم برای شرکت سودی کسب کرده‌ام و هم بیش از این پارچه‌ها در انبار نخواهند ماند.

ماحصل اینکه پارچه‌ها دقیقاً مرا به اهدافم رساندند و به قدری مورد توجه قرار گرفت که حتی کارمندان بانک دوستان خود را برای خرید به بانک دعوت می‌کردند، آنها هم پارچه‌های جدید خارجی را دوست داشتند و هم قیمت برایشان مناسب بود، کار به جایی رسید که بعد از مدتی انبار شرکت از این پارچه‌ها خالی شد و از آن پس نیز همه اسنادی را که من به بانک می‌آوردم در الویت قرار می‌گرفت و آنها را روی تمام اسناد دیگر می‌گذاشتند.

مشکل دوم این بود که من هنوز با حجم فراوانی از کاغذ بازی اداری روبرو بودم. فکر کردم شاید بتوان مقدار آنرا به نصف تقلیل داد، اینکار هم خوشبختانه آسان‌تر از آن شد که فکر می‌کردم. تنوع اسنادی که به بانک تحویل می‌دادیم زیاد نبود، و فقط ارقام خاص و محدودی در آنها متغیر بود. تقریباً قسمتهای دیگر آنها شبیه هم بودند، نام شرکت، مهرهای موردنظر، آدرس تاریخ و غیره. بنابراین هر وقت که من وقت اضافی پیدا می‌کردم، سعی می‌کردم در حد امکان پیشاپیش، جاهای خالی تکراری و ساده را پر کنم. سپس تنها کاری که بقیه کارمندان شرکت در حوزه مسئولیت خودشان باید انجام می‌دادند پر کردن آمار و ارقام مربوطه بود.

کارها بهتر شد، اما یک مشکل دیگری هم باقی مانده بود. من هنوز روزانه چندین بار بین شرکت و بانک رفت و آمد می‌کردم، با تحقیق بیشتر، به این نتیجه رسیدم که در واقع بیشتر از دوبار رفت و آمد احتیاج

اهمیت ابداع و نوآوری

نیست، یکبار صبح و یکبار بعدازظهر، فردی که قبل از من مسئول این کار بوده است، هیچوقت قدری وقت برای اینگونه مشکلات و رفع آنها صرف نکرده بود و متوجه این واقعیت نشده بود که اسنادی را که صبح به بانک تحویل می‌داده، فقط بعدازظهرها رسیدگی و تأیید می‌شدند و اسنادی که بعدازظهرها تحویل می‌داده روز بعد مورد بررسی قرار می‌گرفته‌است. بدون اطلاع از این مطلب او تمام روز وقت خود را صرف رفت و برگشت بین شرکت و بانک می‌کرده و هر بار تعدادی سند تحویل می‌داده یا پس می‌گرفته‌است. در ضمن او دقیقاً همان راه و روشی را که مسئول پیش از خودش یا رئیس بالاترش به او یاد داده بود انجام می‌داده، و هرگز فکر نکرده بود که طریق جدیدی ابداع کند که وقتش کمتر گرفته شود، پول کمتری هزینه شود و حتی کفشش دیرتر پاره گردد. لذا من تصمیم گرفتم این روش را به گونه‌ای تغییر دهم که با برنامه بانک کاملاً تطبیق داشته و مشکلات نیز از بین برود.

فقط یکماه که در اینکار باقی ماندم، به شغل بهتری ترفیع یافتم، و مورد تشویق قرار گرفتم و همه مرا یک نابغه می‌پنداشتند. در آن روزها، یک درجه ترفیع برای یک کارمند جدیدالاستخدام گام بلندی محسوب می‌شد. اما موفقیت‌های من تنها در گرو توانایم در درک و یافتن مشکلات و بعد بهینه‌سازی وضع موجود بود.

سالهای متمادی گذشت. من به حل مشکلات بیشتری پرداختم تا قدرت و استعداد نوآوری را در خودم تقویت کنم. با اطمینان خاطر می‌توانم بگویم آن توانائی و کفایتی که باعث رشد شرکت شد، مدیون ابداعات کوچک و بزرگی بود که در جاهای مختلف و در کارهای مربوطه

سنگفرش هر خیابان از طلاست

انجام شد. نوآوری چیزی نیست که فقط در صنعت و تجارت قابل پیاده کردن باشد. می توان حتی در مورد تحصیلات و در هر مرحله از زندگی از آن بهره گرفت. اگر در مدرسه شما درسی را انتخاب کرده اید که آنرا دوست ندارید، به احتمال زیاد مشکل خود آن درس نیست بلکه ایراد در نحوه برخورد شما با آن است، مشکل هر چه می خواهد باشد، باید قبول کرد که همیشه راه حلی هم هست.

شما نمی توانید با توجه به اصول و منطق و با مطالعه و فهمیدن کلمه به کلمه و جمله به جمله یک کتاب کاملاً به موضوع درس مورد نظر اشراف پیدا کنید، همینطور شما با حفظ کردن و تکرار کردن به آن درس تسلط پیدا نخواهید کرد. فهمیدن و درک کامل یک مطلب با پافشاری و ثابت قدمی شروع می شود یعنی غوطه ور شدن در موضوع و آگاهی از جزئیات و حواشی آن درس. مطالعات و مشاهدات سطحی و زودگذر کاملاً بی فایده است، این روش هرگز شما را به نوآوری هدایت نمی کند. خلاصه، هیچگاه از اهمیت نوآوری و ابداع غافل نشوید.

[۷]

کسانیکه مرا تحت تاثیر خود قرار داده‌اند

یکبار «مارتین بوبر»^۱ حرف موثر و جالبی زد او گفت زندگی واقعی انسان با ملاقاتهای او آغاز می‌شود. من بخوبی درک می‌کنم که منظور او از بیان این مطلب چیست. من عقیده راسخ دارم که چگونگی زندگی شما تحت تاثیر کسانی است که شما ملاقات می‌کنید. بنابراین برای شما جوانانی که در جستجوی مفهوم واقعی زندگی هستید دوستان و معاشران شما اهمیت زیادی دارند.

در دوران جوانی افرادی که با شما نشست و برخاست و معاشرت دارند می‌توانند تمام آینده‌تان را تحت الشعاع قرار دهند. بنابراین برای شما بسیار مهم است که با اشخاص صالحی رفت و آمد کنید، باید افرادی را که مورد احترامتان هستند و در زندگیشان راه صحیحی پیموده‌اند سرمشق خود قرار بدهید. شاید یکی از دلایل اینکه ما عکسهای چنین افرادی را در آلبوم شخصی یا روی دیوار منزل یا محل کارمان و یا در

۱- مارتین بوبر، فیلسوف معروف اطریشی که در احیای مکتب «هاسدیسیم» یکی از فرقه‌های مذهب یهود موثر بود و ضمناً در رواج زندگی مسالمت‌آمیز بین اعراب و یهودیان فلسطین کوشش نمود.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

روی میزمان قرار می‌دهیم همین مطلب باشد. شما خودتان فقط برای لحظه به تفاوت زندگی آینده شخصی که پیرو یک فیلسوف بدبین مثل «شوپنهاور» می‌باشد با آینده شخص دیگری که پیرو افرادی مانند گاندی، لینکلن و بودا که وجودشان مالا مال از عشق به آزادی، وطن دوستی و ارزشهای دیگر است بنگرید، و قضاوت کنید. به همین دلیل مهم است که با اشخاص شایسته‌ای نشست و برخاست داشته باشید، به مردمان صالح و سالم احترام بگذارید و راه آنها را دنبال کنید.

من با اشخاص بیشماری در طول زندگی برخورد کرده‌ام، البته این مطلب مشمول افرادی برجسته و لایق و همچنین کسانی که هرگز مایل نبودند رنگشان را هم بینم می‌شود بعضی از چهره‌ها هنوز تصویرشان به روشنی و وضوح در خاطر من نقش دارد اگرچه چهره خیلی‌ها به آسانی فراموش و محو شده‌اند. البته یک موضوع قطعی است، اینرا هم بگویم که من هرچه هستم و هرچه دارم نتیجه معاشرتهای مفید و سازنده‌ای بوده است که با بعضی از افراد داشته‌ام، و آنها کسانی هستند که بیش از دیگران در خاطره‌ام نقش بسته‌اند. اجازه بدهید به ذکر تعدادی از آنها پردازم.

مادرم یک شخصیت برجسته و شریفی بود، اگرچه اشخاص زیادی وجود ندارند که برای مادرشان احترام قائل نباشند، اما من در حد بالائی به مادر خودم افتخار می‌کنم. پدرم یک معلم قابل احترام و استاندار یکی از ایالات کره بود، اما در زمان جنگ بین دو کره، دستگیر و به کره شمالی برده شد، لذا مشکلات مادرم برای بزرگ کردن پنج فرزندش بی‌اندازه بود و او این وظیفه را با مشقت و سختی و از خودگذشتگی به

کسانیکه مرا تحت تاثیر خود قرار داده‌اند

اتمام رسانید. علیرغم همه سختیها او تمام ما را برای تحصیل تا سطح دانشگاه همراهی نمود، به جرأت می‌توان گفت، که زندگی او فدای زندگی فرزندانش شد. شعار و فلسفه من برای رشد شرکت همین فداکاری و از خودگذشتگی بوده است. باید اعتراف کنم عمدتاً این طرز رفتار مدیون تاثیرات مادرم بر من بوده است.

من هنوز خاطرات او را به روشنی بیاد می‌آورم. یک مسیحی پارسا، که روزانه چهار بار دعا و نیایش می‌کرد و بی‌وقفه با صدای محزون به حمد و ستایش خدا می‌پرداخت در همین جا بگویم که دعا‌های او قوت قلب زیادی برای من بود.

جهان بینی مسیحیت عبارت است از خدمت و از خودگذشتگی. تعلیماتی که مادرم به من آموخت از یکطرف و همچنین تحصیل در دانشگاه «یانسی» یک دانشگاه وابسته به کلیسا از طرف دیگر دو مفهوم خدمت و از خودگذشتگی را به معنی واقع در اعماق ضمیرم منقوش کرد. در نتیجه من فکر می‌کنم نقش مذهب بسیار پراهمیت است. بعضی اشخاص به غلط می‌گویند امروزه جهان به دورانی رسیده است که دیگر نیازی به مذهب نیست. آنها با آب و تاب استدلال می‌کنند که دیگر تفکر مذهبی کهنه و منطبق با شرایط زمان نیست، اما به عقیده من هر قدر در زندگی انسان تردید وجود داشته باشد و هر اندازه جلوه‌های ظاهری زندگی متغیر و عوامل ناشناخته بیشتر باشد و هر قدر انسان به پوچی و بی‌ارزشی دنیای مادی بیشتری ببرد در آن صورت برای ادامه حیات بیشتر نیازمند یک رشته اصول عقاید ثابت و مستحکم و لایتغیر می‌باشد. تنها مذهب است که چنین اصول با ارزش و استواری را به انسان هدیه می‌کند، انسانیکه

سنگفرش هر خیابان از طلاست

در دنیائی از ناملايمات و معظلات پیچیده و گیج کننده رها شده است. در دوران زندگی وقتی شما جوانان عزیز عمیقاً در مورد مفهوم اساسی زندگی می‌اندیشید و به دنبال جهت و اهداف آینده خود تکاپو می‌کنید من فکر می‌کنم بسیار مهم است که شما با یک مذهب حقه و تعلیمات مذهبی سالم بزرگ شوید، همچنانکه این راه را مادرم در عنفوان طفولیت به من آموخت.

در زندگی چه چیز می‌تواند مهمتر از این موضوع باشد که همواره مصاحب و معاشر دوستان خوب و شایسته و رفقای واقعی و دلسوز باشید؟ اشخاص با دوستان همفکرانشان محک زده می‌شوند و نسبت به آنان قضاوت می‌شوند. این موضوع نشان دهنده اهمیت انتخاب دوستان خوب می‌باشد، دوست خوب یک نعمت است و دوست بد نکت، دوستان قدیم همواره بهترین دوستان شما خواهند بود، یک دوست خوب فردی است که شما بتوانید مهمترین رازهای زندگی خود را برای او بگوئید و خیلی جای تاسف خواهد بود که شما از داشتن چنین دوستانی محروم باشید، در صحنه زندگی شما کارهای فراوانی در پیش روی دارید که باید برای آنها تلاش کنید. پیدا کردن دوستان شایسته یکی از آنها است، من دوستان صمیمی فراوانی دارم، ما همواره یاور یکدیگر بوده‌ایم، من از دبیرستان «کی یونگی» فارغ‌التحصیل شدم، و وقتی برای اولین بار پس از گرفتن دیپلم خواستم به کار مشغول شوم، تعداد زیادی از همکلاسانم، همچنین دوستان هم مدرسه‌ای در کلاسهای بالاتر و یا در کلاسهای پائین تر از خودم که از دبیرستان «کی یونگی» بودند کمکهای شایانی به من کردند و من از این بابت خیلی از آنان ممنون و سپاسگزارم.

کسانیکه مرا تحت تاثیر خود قرار داده‌اند

قائم مقام رئیس هیئت مدیره شرکت «دیوو» یعنی آقای «لی- وو- بوک» یکی از همکلاسه‌هایم بود. در سالهای اولیه دبیرستان ما در یک کلاس بودیم، او برخلاف من یک محصل نمونه بود، در اوضاع آشفته پس از جنگ کره مدرسه من عرصه سختیهای زندگی بود و تقریباً یک سال ترک تحصیل کردم، لذا وقتی دوباره به دبیرستان بازگشتم از لحاظ درسی با مشکلات زیادی روبرو شدم، نمراتم خیلی خوب نبودند و نتیجه کارم چیزی نبود که بتوان به آن افتخار نمود ولی هرچه به سالهای پایانی فراغت تحصیل می‌رسیدم، نمراتم در سطح نمرات بهترین شاگردان کلاسم قرار می‌گرفت و این نتایج خوب را مدیون کمک‌های دوست مادام‌العمری خود یعنی آقای «لی- وو- بوک» می‌دانم.

من برای درس خواندن به کمک او به پانسیون که وی در آن سکونت داشت می‌رفتم، من یک محصل مشکل‌آفرین و پر دردسر بودم، حال آنکه او نمونه و سرمشق یک محصل شایسته بود، احتمالاً من موجب دردسر و آزار او بودم، اما او نه تنها دوستی مرا با طیب خاطر می‌پذیرفت، بلکه حتی در ایام تحصیل کمکهای شایانی برای آموزش من به عمل آورد، و این باعث صمیمیت و تحکیم دوستی ما گردید.

اما علاقه و توجه من به او تنها به موضوع فوق ختم نمی‌شود، وقتی من شرکت «دیوو» را تاسیس کردم، پیدا کردن فردی شایسته و مورد اعتماد بسیار مشکل بود که به عنوان همکار انتخاب کنم ولی او بلافاصله اعلام آمادگی کرده و این مسئولیت را پذیرفت، واقعاً از توانائی من خارج است که چگونه و به چه زبانی بتوانم از او قدردانی و تشکر کنم، از کسی که حقیقتاً در آنزمان که من به فرد شایسته‌ای چون وی نیاز داشتم و از آنزمان

سنگفرش هر خیابان از طلاست

تابحال همواره در کنار من بوده است.

یکی از معلمین دبیرستان هم از جمله کسانی است که در زندگی مرا تحت تاثیر خود قرار داده است، وی آقای «ری سوک-هی»، است که بعدها رئیس دانشگاه «چانگ آنگ» شد و در حال حاضر رئیس هیئت مدیره عامل «بنیاد دیوو» وابسته به گروه «دیوو» می باشد، در سالهای اولیه دبیرستان او معلم کلاس من بود، همانطور که عرض کردم در آن زمان من یکی از بدترین شاگردان کلاس بودم، و چون به تازگی از کوچه پس کوچه ها وارد کلاس درس شده بودم، شیطننت و شرارت های زیادی از خود نشان می دادم.

من نمی توانستم نظر آقای «ری- سوک-هی» را نسبت به خود بفهمم، ولی او در نیمسال اول درس، مرا به عنوان مبصر کلاس انتخاب کرد، و در نیمسال دوم سمت «گروه بان نظام»^۱ بمن واگذار نمود، روش من در زندگی پس از اینکه به عنوان گروه بان نظام انتخاب شدم به کلی تغییر کرد، در آن حال می فهمیدم که برای من خیلی مهم است که نسبت به سایر شاگردان نمونه باشم تا آن زمان که من حتی به سلام و احترام نظامی دادن به شاگردان کلاسهای بالاتر اعتنا نمی کردم، اینک ناگهان گروه بان نظام شده بودم، هر صبح مدتی جلوی آئینه می ایستادم تا مطمئن بشوم که یونیفورم مدرسه به تنم خوش قواره و مرتب باشد و این موضوع، مقدمه اصلاح من شد، به تدریج در تحصیلاتم نیز کوشا و ساعی شدم، این معلم، یعنی آقای «ری- سوک-هی» بود که پیشنهاد کرد که من با پیروی و

۱- سمتی در مدارس کره که از مبصر بالاتر است.

کسانیکه مرا تحت تاثیر خود قرار داده‌اند

دنباله روی از همکلام یعنی «لی-وو-بوک» درسم را تقویت کنم. آقای «ری-سوک-هی» در زندگی من اولین کسی بود که توانست شخصیت و تواناییهای پنهان و نهفته درون مرا تشخیص بدهد، و به این دلیل من برخورد با او را نقطه عطفی در زندگی خود می‌دانم، او با درایت خود یک هویت رسمی به من داد، و من هم سعی وافر نمودم که دین خودم را به او ادا کنم. من شروع به تغییر رفتار خودم نمودم تا به او ثابت کنم که وی در این تشخیص اشتباه نکرده است، هیچکس دوست ندارد کسی را که به او اعتماد کرده است مایوس کند.

در اینجا دوست دارم روی سختم را به پدر و مادرها و معلمین گروه‌ای متوجه ساخته و مطالبی را با آنها که نگران سرنوشت فرزندان و شاگردان خود هستند در میان بگذارم.

تمام محصلین و شاگردان مدارس شاگردان خوبی نیستند، و تعدادی از آنها مشکل آفرین و مایه دردسر می‌باشند. دقیقاً همین گروه شاگردانند که به توجه و عنایت بیشتر نیاز دارند، قطعاً سرزنش و فریاد زدن بر سر آنها کارساز نخواهد بود، شما باید تواناییهای انحصاری آنها را کشف و به آنها آنچنان جهت بدهید که سرانجام شایستگی‌های بالقوه‌شان فعال شده و تجلی نماید، «انیشتن» ابتدا در مدرسه مردود شد و «ادیسون» از مدرسه اخراج گردید. اگر آقای «ری-سوک-هی» معلم مدرسه من نبود، من نمی‌توانم تصور کنم که امروز چکاره بودم و چه وضعیتی داشتم. امروزه گاه‌بگاه گفته می‌شود در کشور ما آموزگاران فراوانی وجود دارد که معلم واقعی نیستند، اما من بسیار مفتخرم از اینکه یک معلم واقعی در کنار خود داشته‌ام و قادر هستم که امروز پاسخگوی زحمات او بوده و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

متقابلاً در خدمت او باشم، کسانی که در سر راه زندگی شما قرار می‌گیرند می‌توانند نقش مهمی را در سرنوشت و آینده شما داشته باشند، کسی را که شما در عنفوان جوانی به عنوان دوست انتخاب می‌کنید می‌تواند مسیر زندگی شما را تغییر بدهد، بنابراین من امروز بسیار نگران این هستم که جوانان کره و جهان، چه کسانی را سرمشق خود قرار داده و چه کسانی را از جان و دل می‌پذیرند.

در زندگی، افراد فراوانی هستند که شما باید با آنان روبرو شوید، و مسیرهای زیادی که در آن گام بردارید. من امیدوارم شما آنقدر خوشبخت باشید که اشخاصی را در زندگی خود ملاقات کنید که با ارزش و شایسته باشند که هم بتوان به عقاید و دانش آنها اعتماد کرد هم از تجربیات آنها پیروی نمود. یک روش خوب و شایسته برای قضاوت و تشخیص الگوهای زندگی وجود دارد و آن اینکه نگاه کنید عکس چه کسانی روی میز و یا به در و دیوار اطاق شما نصب شده است؟ و بیندیشید که آیا راه و رسم این افراد ارزش الگو شدن و نمونه بودن را دارند یا خیر؟

[۸]

۹ تا ۵ - ۵ تا ۹

امروزه جهان مشحون از چیزهای گرانبهاست. خانه، زمین، اموال، کار و غیره از این جمله‌اند. اما پرارزشترین آنها زمان است. زمان همانند تیری که از کمان رها شود هرگز باز نمی‌گردد. گذشت زمان باعث تغییر و تحول همه چیز می‌شود. زمان را نه می‌توان برای همیشه حفظ کرد و نه دوباره تسخیر نمود. هیچ جنگاوری بالاتر از زمان نیست و تنها اوست که فاتح نهائی است.

«اکنون» لحظه‌ای بیش نیست که با ادای آن، لحظه‌اکنون بگذشته تبدیل می‌شود و می‌گذرد. گریز و گذشت طبیعت زاینده زمان است و دقیقاً همین حرکت است که زمان را اینگونه گرانبها می‌کند. شما همیشه می‌توانید کار جدیدی آغاز و یا ثروت تازه‌ای کسب کنید. اما هرگز قادر به تسخیر زمان نخواهید بود. یکی از خصائص جوانان اینست که به آسانی بهای زمان را از یاد می‌برند. جوانی زمانیست که شما وقت زیادی در پیش روی خود دارید. بنابراین شاید فکر کنید که اتلاف اندکی از آن خطای چندانی نیست. اما ابدأ چنین نیست من زمان و وقت را با تیروکمان مقایسه کردم تا براین نکته که زمان هرگز بازگشتی ندارد، تاکید داشته

سنگفرش هر خیابان از طلاست

باشم و درعین حال این مقایسه را به این دلیل بکار بردم تا تاکید کنم زمان همچون یک تیر رها شده با شتاب هر چه تمامتر به پیش می‌رود.

چندین سال قبل، این شرکت شعار جدیدی که نشانگر روحیه واقعی «دیوو» بود تهیه کرد. مضمون آن چنین بود «ما در این شرکت از سه چیز دریغ نداریم: وقت، رنج و تلاش» زیرا کاملاً به مفهوم و ارزش وقت پی برده‌ایم.

موفقیت و شکست هر کس تماماً بستگی به نحوه استفاده او از وقت دارد. احتمالاً هر شخص می‌تواند در کاری به طور نسبی موفقیت‌هایی کسب کند، ولی فردی که با تعمق، از وقت خود استفاده می‌کند، در چند و چون کار به مراتب موفقتر خواهد بود.

اتلاف وقت حتی از هدر دادن پول هم اسفناک‌تر است زیرا شما همیشه قادر به تحصیل پول خواهید بود. ولی زمان هرگز باز نمی‌گردد. بعضی اوقات می‌شنوید فردی از وقت زیاد که نمی‌داند با آن چه کند شکوه می‌کند. درک این گونه مسائل به خصوص وقتی از سوی جوانان ابراز می‌شود، بسیار ثقیل و دشوار است.

هرگز یک روز کامل برای انجام کارهای من کافی نیست. بعضی مواقع آرزو می‌کنم که ساعات روز به جای ۲۴ ساعت به ۳۰ یا ۴۰ ساعت تغییر می‌کرد. به دلیل اینکه وقت از نظر من بسیار گرانبهاست. پاره‌ای اوقات در اتومبیل و بین راه اداره دست و صورت خود را با حوله تمیز می‌کنم، و گهگاه حتی صبحانه‌ام را در اتومبیل صرف می‌کنم. به علاوه، بسیاری از اوقات من در سفرهای خارج سپری می‌شود. سفرهایم به قدری طولانی و زیاد است که اگر در کتاب «رکوردهای جهانی» بخشی

را به سفرها اختصاص می‌دادند. مطمئناً اسم من در ابتدای لیست قرار می‌گرفت.

من به خصوص نسبت به تعویض هواپیماها حساسیت دارم چون از اتلاف وقت بیزارم هواپیمای اشتباه سوار شدن معمولاً باعث هدر رفتن یک یا دو روز کامل می‌شود. هرگاه امکان داشته باشد از پروازهای شبانه استفاده می‌کنم تا از اتلاف وقت جلوگیری کنم. من در طول پرواز به مقدار کافی خواب و استراحت می‌کنم و هنگام فرود هواپیما، کاملاً سرحال و آماده ملاقاتهای کاری خود هستم. بعضی مواقع در طول پرواز مطالعه می‌کنم و یا گزارش‌های رسیده از واحدهای مختلف شرکت را بررسی می‌کنم.

ژاپن کشوری بسیار نزدیک است بنابراین هر زمان لازم شود به آنجا سفر می‌کنم. همانطور که ملاحظه می‌کنید کلیه سفرهای من طبق برنامه دقیق انجام می‌گیرد. افرادی که بدون هدف به خارج سفر می‌کنند برایم شگفت آورند. ولی از این بدتر و غیرقابل تصورتر اوقات گرانبهائست که اینگونه افراد بیهوده تلف می‌کنند. ما در شرکت «دیوو»، تابع رسم و رسوم خاصی هستیم و جلسات خود را طی ساعات اداری برگزار نمی‌کنیم، بلکه جلسات قبل یا بعد از وقت اداری تشکیل می‌شوند. به این طریق من به آسانی می‌توانم با روسای واحدها در ساعت ۷ صبح ملاقات داشته باشم. به من گزارش شده که کارکنان «دیوو» به کنایه و شوخی این جلسات را مراسم دعای صبحگاهی می‌نامند.

این مطالب تا اندازه‌ای گویای اینست که در «دیوو» ما زمان را به چشم یک کالای گرانبها می‌نگریم و به آن ارجح می‌گذاریم. یکی از عوامل

سنگفرش هر خیابان از طلاست

موثریکه «دیوو» را به مسیر امروز آن سوق داد احترام و ملاحظه بی‌شائبه ما نسبت به وقت و استفاده صحیح از آن بوده است. با اینکه فعالیت «دیوو» در مقایسه با سایر شرکتهای مختلط تا حدی دیر آغاز شد، ولی با این وجود، دو عامل جوانی و زمان در پیشرفت غیرقابل انتظار این شرکت تاثیر به سزائی داشته‌اند. به لحاظ جوانیمان خالق و مصر بودیم و نگرشی قاطعانه به توسعه گسترش فعالیتمان در سطح بین‌المللی داشتیم و پیشرفت چشمگیر این شرکت سرانجام میسر گردید چون ما همگی ارزش وقت و زمان را کاملاً درک کرده در عین حال آماده هرگونه فداکاری در راه رشد و توسعه شرکتمان بودیم. بسیاری از مردم پیشرفت بی‌نظیر شرکت را طی ۲۲ سال اخیر یک معجزه می‌دانند. عده‌ای نیز به این پیشرفت سریع مشکوکند. اما مطلبی که باید به این دسته از افراد گوشزد کنم، اینست که پیشرفت ما را تنها در چارچوب فعالیت ۲۲ ساله تقویمی به حساب نیاورند. چون در حقیقت ما در این مدت دو برابر سایرین فعالیت کردیم. این شرکت به جای پیروی از ساعات مرسوم کاری یعنی ۹ صبح تا ۵ بعدازظهر، از ساعت ۵ صبح الی ۹ شب فعالیت داشته است.

من هنوز هم روزهای آغاز فعالیت «دیوو» را به خوبی به خاطر دارم که مقارن با ساعات منع عبور و مرور بین ساعات ۱۲ شب تا ۴ بامداد بود. در آن زمان ما کراً جلسات بعد از وقت اداری تشکیل می‌دادیم که بیشتر اوقات تا پاسی از شب به طول می‌انجامید. همگی نهایتاً مجبور به اقامت در یکی از مهمانسراهای نزدیک می‌شدیم. ما سخت تلاش کرده و دو برابر سایر شرکتهای کار می‌کردیم بنابراین موفقیت‌هایی که ما در عرض ۲۲ سال فعالیت کسب کردیم در حقیقت برابر است با موفقیت‌هایی که یک

شرکت به احتمال قوی در عرض ۲۴ سال کار و فعالیت به دست آورد. من اطمینان دارم هر شرکت دیگر نیز چنانچه با همین شدت و جدیت فعالیت می‌کرد، همانند «دیوو» به موفقیت‌های بسیاری می‌رسید مگر اینکه نحوه کار و فعالیتش اشتباهی بوده باشد. یک شبانه روز برای همه به طور یکسان دارای ۲۴ ساعت است. اما تفاوت در اینست که شما چگونه از این ۲۴ ساعت استفاده و بهره می‌برید. اگر شخصی در عرض یک روز سه برابر دیگران کار و مطالعه داشته باشد، او سه روز جلوتر از دیگران خواهد بود. بدیهی است موضوع مهم، نوع فعالیت، استفاده مطلوب از وقت و تاثیر مثبت آن در زندگی است.

عاقلانۀ از وقت خود استفاده کنید. هر لحظه تنها یکبار فرا می‌رسد و به همین دلیل بسیار ارزشمند است. از همه مهمتر، طی دوران جوانی، وقت بسیار گرانبهاست حتی می‌توان به صراحت گفت سه تا چهار مرتبه پرارزش‌تر از اوقات دوران پیری است. در واقع استفاده شما از وقتتان در جوانی، تعیین کننده خط مشی و استاندارد زندگی آتی شماست.

«سنکا»^۱ یکبار، نحوه استفاده از زمان را به این صورت مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. او معتقد بود زندگی انسان به اندازه کافی طولانی است. انسان چنانچه به طور موثر و مفید از وقتش استفاده کند، طول عمرش آنقدر خواهد بود که بتواند به موفقیت‌های برجسته‌ای دست پیدا کند. اما اگر عمر انسان در بطالت و بی‌مصرفی سپری شود و هیچ هدفی در زندگی نداشته باشد پس از گذشت چند صبحی متوجه خواهد شد که

۱- لوسیوس آنائوس سنکا - (۴ قبل از میلاد تا ۶۵ بعد از میلاد) فیلسوف رومی پیر و مکتب «رواقیان» استاد «نرو»

سنگفرش هر خیابان از طلاست

دیگر فرصتی برای تغییر مسیر زندگی وجود ندارد. «سنکا» معتقد بود که عمر انسان کوتاه نیست. بلکه ما با اتلاف آن، عمر خود را کوتاه می‌کنیم. یک فرد می‌تواند با تلاش و کوشش ثروت بسیاری جمع‌آوری کند اما چنانچه دقت کافی برای حفظ آن به کار نبندد، احتمال دارد کل ثروت خود را در یک لحظه از دست بدهد. اما فرد دیگری امکان دارد بیش از ثروت اندکی نداشته باشد، ولی با دقت بیشتر بتواند این ثروت را طی مدت زیادی حفظ کرده و به مرور ارزش آنرا افزایش دهد. این اصل در مورد وقت نیز کاملاً صادق است.

در هر صورت عمر انسان بسیار ارزشمندتر از آنستکه بیهوده تلف شود. شما نه قدرت دارید که لحظات از دست رفته زندگی را بازیابید و نه می‌توانید عمر دوباره داشته باشید.

در جوانی شما باید بدانید چگونه از وقت و فرصتهای خود بهره‌مند شوید. یک ساعت استفاده مطلوب از وقتان در جوانی، می‌تواند زمانی که به سن من رسیدید تاثیر بسیاری در زندگیتان داشته باشد. اگر شما براساس ابیات شعر قدیمی کره که می‌گوید «خوش باشید، خوش باشید، تا جوانید خوش باشید، چون در پیری نمی‌توانید» عمر خود را به بیهودگی و بطالت بگذرانید. وقتی که به سن من برسید، بسیار افسوس خواهید خورد.

بنابراین همانند ما در «دیوو»، در جوانی با کوشش و تلاش برای آینده خود سرمایه‌گذاری کنید و از اوقات خود با تعمق و تعقل استفاده برید. همانطور که پیش از اینهم اشاره کردم زندگی سرشار از چیزهای گرانبهاست اما هیچ چیزی با ارزش‌تر از وقت و زمان نیست.

[۹]

من فقط یک زن هستم

بعلت رکود و کاهش تقاضا برای جذب افراد تحصیل کرده، بیکاری در بین فارغ‌التحصیلان دانشگاهها بسیار افزایش یافته است در نتیجه بعضی از فارغ‌التحصیلان بار دیگر به دانشگاه رفته تا در رشته متفاوتی تحصیل کنند. این مسئله در بین فارغ‌التحصیلان زن حادتر است. چندی قبل خبر خودکشی یک زن فارغ‌التحصیل رشته حقوق که سالها پس از تحصیل هنوز نتوانسته بود کار مناسبی پیدا کند همه را متأثر کرد.

بسیاری معتقدند که دنیا از خیلی جهات تغییر و تحول سریعی داشته است. اما تعصب و تبعیض نسبت به زنان هنوز در جامعه کره به قوت خود باقی است. در جامعه امروز حتی زنانی که دارای تحصیلاتی مشابه مردان هستند، پس از فارغ‌التحصیلی نمی‌توانند بطور صحیح از تواناییها و قدرتهای حرفه‌ای خود بهره‌گیرند. این موضوع نه فقط از لحاظ فردی بلکه از نظر اجتماعی نیز بسیار زیان‌آور است.

به همین دلیل، «دیوو» بار دیگر به استخدام زنان توجه خاص نمود. البته ما در گذشته اولین موسسه‌ای بودیم که اقدام به استخدام و

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بکارگیری زنان متاهل و دانشگاهی نمودیم. تعدادی از آنان تا مقام روسای واحدها نیز ارتقاء پیدا کردند و ۱۲ نفر از کارمندان زن این شرکت نیز برای کار در پروژه‌های ساختمانی به لیبی اعزام شدند. بنابراین در بعضی موارد میتوان تا اندازه‌ای خوش‌بین بود که موقعیت نسبی زنان در کره تا حدودی بهبود یافته است.

من زمانی که جوانان را مخاطب قرار می‌دهم، معمولاً تمایزی بین زن و مرد قائل نمی‌شوم، ولی اکنون مایلم زنان جوان کره را مخاطب قرار دهم. زنان و مردان هر دو دارای خصوصیت‌های مشترک می‌باشند. در طول تاریخ زنان همگام با مردان مسئولیت نشیب و فرازهای زندگی بشر را به دوش داشته‌اند و همانند مردان (حداقل در تئوری) از مزایای مشابهی در جامعه بهره‌مند بوده‌اند. البته دست کم در جامعه کره واقعیت امر چنین نیست. امروزه بچند دلیل نقش زنان در جامعه کره محدود باقی مانده است و آنها نتوانسته‌اند از قدرت، خلاقیت و توانایی‌های واقعی خود بهره کامل ببرند. اولین دلیلی که بمرغم‌طور می‌کشد، عقاید قدیمی و مرسوم جامعه است که شوهر را عضو بیرونی خانواده معرفی میکند یعنی کسی که در خارج از خانه فعالیت دارد و زن را به عنوان عضو داخلی خانواده و یا شخصی که در خانه فعالیت میکند بنابراین در کره به طور سنتی زن را با هویت پایبند خانه می‌شناسد. علاوه بر این در جامعه کره همواره مرد سالاری و پدر سالاری حاکم بوده است. بدین ترتیب هیچ وقت زنان این کشور در واقع فضای مناسبی برای مداخله و مشارکت در مسئولیت‌های اجتماعی نداشته‌اند. و این موضوع باعث تنزل بازار کار نیز شده است. اما بنظر من پدر سالاری که آمیخته با بافت اجتماعی کره است

من فقط یک زن هستم

فی نفسه و به تنهایی از موانع اصلی مشارکت زنان در مسئولیتهای جامعه نمیباشد، بلکه عوامل خیلی مهمتر از این مطرح است که امیدوارم زنان گره‌ای خود به آن پی ببرند.

البته مسائل زنان گره مربوط به خصوصیات کلی جامعه‌ها میشود. اما به نظر من، یکی از مسائل عمده این است که زنان گره آماده پذیرش و تقبل مسئولیتهای اجتماعی معادل مردان نیستند. بسیاری از زنان ناخودآگاه چنین فرض میکنند که پس از فارغ‌التحصیل شدن حدود دو تا سه سال کار کرده و سپس ازدواج میکنند. آنها همواره کار و حرفه خود را بعنوان یک ایستگاه اتوبوس بین راهی که آخر خط آن ازدواج است تلقی میکنند. بهمین لحاظ تلاش چندانی در جهت پیشرفت کار و حرفه خود بروز نمیدهند.

من مایلم شما درباره ادامه این بحث کاملاً فکر کنید. در بدو استخدام حداقل شش ماه طول می‌کشد تا هرکسی با کار خود مأنوس شود و در واقع میتوان شش ماه اول هر کاری را دوره کارآموزی تلقی کرد. معمولاً تا یک فرد تازه استخدام مسئولیت کامل کار خود را بعهده گیرد، حداقل دو سال طول میکشد این به طور معمول مقارن با زمانی است که بسیاری از زنان آماده گریز از کار و تشکیل خانواده می‌باشند. در اینصورت واقعاً نمی‌توان انتظار داشت که یک موسسه راغب به استخدام افرادی با این چنین طرز تفکر باشد.

در سال ۱۹۸۴ زمانی که این شرکت اقدام به استخدام فارغ‌التحصیلان زن کرد، من شخصاً با داوطلبین مصاحبه کردم. طی مصاحبه از آنها سؤال شد آیا پس از ازدواج مایل به ادامه کار هستند؟

سنگفرش هر خیابان از طلاست

نود و نه درصد از آنان پاسخ مثبت دادند. اما پس از گذشت پنج سال، تنها نیمی از ۳۰۰ نفر فارغ التحصیل زن در کار خود باقی ماندند.

البته به نظر من حتی این تعداد گویای بهبود نسبی مساله می باشد. ما بار دیگر در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ تجاربی در مورد استخدام فارغ التحصیلان زن کسب کردیم. در آن زمان طرز فکر کلیه زنان چنین بود که تا زمان ازدواجشان کار کرده و پس از آن حرفه خود را رها کنند. با توجه به این موضوع ما از آن پس از استخدام زنان کلاً صرف نظر کردیم. اما با توجه به تحولات سریع اخیر من به عنوان یک موسس تشکیلات صنعتی مایلم چند نکته به شما زنان جوان امروز کره یادآوری کنم. زیرا معتقدم شما مثل مردان مسئول پیشرفت و رشد این جامعه و ملت هستید.

قبل از هر چیز به خاطر داشته باشید که شما تعیین کننده سرنوشت و آینده خود هستید. طی سالهای اخیر بانگ اعتراض زنان کره نسبت به تبعیض و تعصبات رایج در جامعه مردسالاری کره به وضوح به چشم می خورد اما من معتقدم زنان نیز در عین حال خواستار این تبعیضاتند زیرا آنها با اظهاراتی چون «من فقط یک زن هستم» و «چگونه می توان انتظار داشت یک زن اینکار را انجام دهد» این تصور را برای دیگران به وجود می آورند که زنان خود تمایل چندانی به تساوی حقوق ندارند.

مسئله دیگر استفاده از کلمه ارباب برای توصیف همسران است. ارباب؟ همسران چگونه می تواند ارباب شما باشد. ازدواج چه مفهومی برای شما دارد. آیا به این معنی است که شما یک شوهر مناسب پیدا کنید تا به او متکی بوده و از او فرمانبرداری کنید یعنی فقط مایلید محتاج و برده باشید. زناشوئی به مفهوم اتحاد دو شخصیت با مسئولیت و ارزشهای

من فقط یک زن هستم

یکسان است بنابراین پیوند ازدواج را چگونه می‌توان به روابط ارباب و برده تشبیه کرد.

بنظر می‌رسد در جامعه کره، هنوز هم تعداد بسیاری از زنان در جستجوی فردی هستند تا بر آنان فرمانروائی کنند. از این بدتر دخترانی در تمام چهار سال دوره تحصیلشان در پی شوهر مناسب، «ارباب» هستند. بنظر من بسیار رقت‌بار است که یک دختر به جای اینکه زندگی و آینده خود را شکل دهد تحصیلات علمی خود را وسیله‌ای برای بدست آوردن شوهر مناسب قرار دهد. آیا بنظر شما، این گونه تفکرات و نگرش‌ها بین حقوق زنان و مردان جامعه کره تساوی برقرار خواهد کرد؟

به یاد داشته باشید، شما خود ارباب خود هستید. هر یک از ما اعم از زن و مرد با خصوصیات ویژه‌ای پا به عرصه وجود گذارده‌ایم. اصل و اساس این خصوصیات این است که ما همگی ارباب زندگی و سرنوشت خود هستیم. شما به تنهایی فرمانروا و ارباب خویش هستید. شوهر، والدین و فرزندان شما نمی‌توانند فرمانروای شما باشند. البته گفتن این مطالب خیلی آسانتر از عمل کردن به آن است. یک کارگر هر کاری را که به او ارجاع شود انجام می‌دهد. و زندگی آسوده و بی‌دردسری دارد ولی یک ارباب خود باید در پی کار خود باشد و مسئولیت زندگی یک ارباب کلاً به عهده خود اوست.

تقاضای من از زنان جوان کره‌ای اینست که به خاطر رشد و پیشرفت خود حتماً به کار و حرفه‌تان ادامه دهید. و همواره فکر کنید ارباب هستید زیرا که این طرز فکر مستدل و طبیعی است. ادامه این بحث شامل همه شما نمی‌شود ولی پاره‌ای از زنان به محض فارغ‌التحصیلی و آنچه را که

سنگفرش هر خیابان از طلاست

آموخته‌اند فراموش می‌کنند. چون آنها خود را کاملاً وقف فرمانروای جدیدشان کرده و رشد شخصیتی و تمام چیزهایی که تا آن لحظه فرا گرفته‌اند از یاد می‌برند. شما چگونه می‌توانید خود را اینگونه بی‌مصرف و بیهوده سازید.

رشد و پیشرفت شخصی هر فرد بستگی به سعی و تلاش او دارد. اما موضوع حائز اهمیت اینست که شما به چه صورتی می‌توانید به اهداف والا تر و آینده درخشانتری دست پیدا کنید. فردیکه زندگی و جامعه را با جدیت و تعمق مطالعه می‌کند، رشد او مرز و حدودی نمی‌شناسد.

بنابراین از شما زنان جوان کراهی می‌خواهم حتی الامکان رشد و نمو کنید. اگر به اطراف خویش نظر کنید به وضوح می‌بینید که با گذشت زمان عده‌ای در زندگی پیشرفت چشمگیری داشته و موفق می‌شوند و بعضیها به مرور از صحنه زندگی محو می‌شوند. این دو موضوع یک جواب ساده دارد. فردی که تا دیروز آدم گمنامی بیش نبوده، چنانچه امروز با جدیت سعی در پیشرفت خود کند نهایتاً به فرداهای درخشانی می‌رسد. اما فرد برجسته امروز چنانچه با اتکا به افتخارات فعلی خود، دست از هر تلاشی برای پیشرفت بردارد، به مرور در آینده‌ای نه چندان دور به هیچ تبدیل می‌شود.

موضوع مهم بحث رشد و پیشرفت شخصیتی شما زنان می‌باشد به مفهوم دیگر پس از فارغ‌التحصیلی و ازدواج، رشد و پیشرفت خود را متوقف نسازید. فردی باشید که به پیشرفت شخصیت و مطالعه خود اهمیت می‌دهد و همواره در جستجوی پدیده‌ای نوین و امکانات جدید است. این خصائل یک زن زیباست. زنان واقعاً جذاب کسانی هستند که

من فقط یک زن هستم

در رشد و پیشرفت خود همواره تلاش می‌کنند. زیبایی واقعی از آن مردان و زنانی است که پرنشاط و سرزنده، همواره سعی دارند تا سرحد امکان رشد و نمو کنند.

من مایلم مطلب دیگری را با زنانی که علاقمندند تواناییها و نیروهای نهفته خود را به طور موثر به کار گیرند در میان بگذارم. شما باید نسبت به کار خود نگرشی کاملاً حرفه‌ای داشته باشید و مسئولیتهای خود را به طور انفعالی تقبل نکنید و تنها کاری را که از شما انتظار می‌رود انجام ندهید. تاکنون زنان کره به این صورت با کار و حرفه خود برخورد نموده‌اند و به همین دلیل بسیاری از موسسات تجاری تمایل چندانی به استخدام آنان ندارند. چنانچه انتظار دارید با شما همانند مردان رفتار شود باید به طور فعال در کار خود پیشرفت کنید و مسئولیتهای مربوطه را نیز تقبل کنید. حداقل باید بتوانید به خوبی یک مرد کار کنید. اگر برخوردتان با کار و حرفه‌تان این چنین باشد، در اینصورت موسسات هیچگونه مخالفتی با استخدام شما نخواهند داشت و با این روش به آسانی می‌توانید تمام تعصبات سنتی و حاکم بر جامعه را درهم بکوبید.

در ایالات متحده و حتی سایر ملتهای آسیائی، بسیاری از زنان تا سطح رؤسای واحدها، مدیرعامل شرکتهای و حتی روسای هیئت مدیره پیشرفت داشته‌اند. اینگونه افراد با اتکا به تجربیات حرفه‌ای و تواناییهای گسترده خود قادرند، در اجتماع خود نفوذ زیادی داشته باشند. من هیچ دلیلی نمی‌بینم که زنان کره‌ای در مقایسه با سایر زنان جهان از تواناییهای پائین‌تری برخوردار باشند مسئله مهم، طرز برخورد زنان این کشور با کار و حرفه‌شان هست. زیرا زنان کشور ما کارشان را تنها به عنوان یک جا